

راهپیمایی زنان را در مشهد راه انداختیم



شهربانو

شنبه
۱۸ بهمن ۱۴۰۰
۵ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۰۰

۴



لیلا جان قربان

۱۳۴۷ می شود نیم قرن پیش. می شود آن زمانی که نه تنها زنان بلکه برخی از مردان از سیاست که هیچ، از تحصیل علم و کتاب هم چیزی نمی دانستند. شاید هم قرار بود که ندانند. در سال ۱۳۴۷، یعنی ۵۳ سال پیش، از میان تاریکی ها جرقه هایی می درخشد که نور می آفریند، نوری که مسیری را روشن می کند، نوری که بندهای تاریکی را می شکافد و همراه با خود موج می آفریند، موجی که در عمق چشمانش هنوز هم نور می آفریند. از مصاحبه ها و پرسش های تکراری خسته است. نه اینکه از تکرار خاطرات خسته باشد. از تکرار برای گوشه نشینی نمی شنود و تنها در پی پر کردن صفحات است خسته یا بهتر بگویم آشفته است. برای مصاحبه وقت نمی دهد. می گوید: از مصاحبه های قبلی استفاده کنید. اصرار می کنم ولی فایده ای ندارد. دست به دامن اطرافیان می شوم. باز هم نتیجه ای ندارد. حاجیه خانم از پرسش های تکراری خسته شده است. قرارمان می شود فقط و فقط نیم ساعت حضور در مکتب اسلام شناسی حضرت زهرا(س)، آن هم تنها برای عکاسی، بدون هیچ مصاحبه و سؤالی. اما مگر می شود زنی با نیم قرن سابقه مبارزه و تجربه زندان ساواک را که مسبب اولین راهپیمایی زنان در مشهد است دید و از او پرسش نکرد؟! مگر می شود در میان خاطرات نصفه نیمه او گشت و به پرسشی نرسید که ذهن را درگیر نکند؟! قرارمان می شود مدرسه علمیه ای که پایگاه اولین زنان انقلابی مشهد است، مدرسه اسلام شناسی حضرت زهرا(س). بانومقدسی خوش قول تر از ماست. بیای اینجا اول از همه جذب اتاق ها، درها و دیوارهایی می شوی که همه بوی قدمت دارند و چیزی جز آسانسور، نظم پنجاه و سه ساله را به هم نریخته است. بانومقدسی فقط منتظر عکاس است، فقط زمانی برای عکاسی!

خودم می زدم و به مهمانی های معمولی که برخی خانم ها به آن ها مقید هستند نمی رفتم. دوم هم اینکه برایم مهم بود زمان حضور همسر و فرزندانم که عمدتاً بعد از ظهر بود در منزل باشم.»

۴۹ سال وارد عرصه انقلاب شدم

همراه با بانو مقدسی، به سال ها پیش از انقلاب اسلامی می رویم، سال هایی که برای اولین بار، در مشهد زنی جرئت می کند و مدرسه علمیه اسلام شناسی راه می اندازد تا تربیت نیروهای انقلابی را از آنجا شروع کند. «آن زمان و در شرایط خفقانی که هنوز کسی وارد عرصه فعالیت های انقلابی نشده بود، سال ۴۹ وارد عرصه انقلاب شدم و در مسجدالرضا که یکی از پایگاه های مبارزه در مشهد بود، کلاس های مختلف برگزار می کردم. استقبال زیاد خانم ها باعث شد به فکر تأسیس مکان مستقلی بيفتم. مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا را راه انداختم و به عنوان مسئول، شروع کردم به تربیت نیروهای زبده و توانمند. سراسر دوران انقلاب برای ما خاطره بود.»

مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا، درست روبه روی شهربانی. «منطقه ارتشی نشین بود. آن زمان بیشتر نیروهای جوان به این مرکز مراجعه می کردند. بیشتر خانم های جوان اعم از دانشجویان، دانش آموز و خانم های خانه دار بودند. اینجا مرکزی فعال و منشأ اثرگذاری در انقلاب اسلامی بود. شاید بتوان گفت در اولین راهپیمایی زنان مشهدی در هفدهم دی، بیشتر نیروها از مرکز اسلام شناسی بودند. سال ۵۶ هم عمده نیروهایی که برای انقلاب اسلامی فعالیت می کردند از مدرسه علمیه اسلام شناسی بودند. با محوریت این عزیزان برنامه ها شروع شد. حدود ۲۵ نفر از بچه های مادر این برنامه زندانی شدند. برای خانم هایی که می خواستند در این عرصه فعالیت کنند برنامه هایی عمومی داشتیم که به صورت سخنرانی بود. خانم ها در مناسبت های مختلف می آمدند و جمع می شدند و با تمسک به آیات و روایات، مسائل را در لفافه مطرح می کردیم. نمی توانستیم صریح صحبت کنیم.»

آن ها از همه ظرفیت های بانوان

تقویم می گوید زنی هفتاد و پنج ساله است. تصور من هم زنی هفتاد و پنج ساله است، زنی که کمرش خمیده و گرد پیری صورتش را پوشانده است. اشتباه می کنم! تقویم ها آدم را به اشتباه می اندازند!

بانو مقدسی منتظر ماست. با اینکه نامحرمی همراه نداریم، روی صورتش را گرفته است مبادا از دست دوربین های ما چیزی دربرود. در آن حجم پر از حجاب و حیا، در نگاه اول، چشم هایش را می بینم، بعد صدایش را می شنوم. این چشم ها و این صدا متعلق زنی انقلابی است. درونم دوباره تکرار می کنم: این صدای زنی است که انقلاب را ساخته است. این ها چشم های زنی هستند که زندان ساواک را دیده است.

دیگر واقعا نمی شود با او هم کلام نشد. خودش هم فهمیده است قرار نیست وفا به عهد کنیم و فقط عکس بگیریم و برویم. چند بار میان سخنانش یادمان می آورد که قرار بود فقط برای عکاسی برویم، ولی مگر می شود؟!

۴۰ سالگی تدریس را شروع کردم

او یک زن مبارز، یک زن انقلابی و یک مادر است، مادری با هفت فرزند که یکی از آن ها سال ۱۳۵۹ شهید می شود. «از هفده سالگی تدریس را شروع کردم و در بیست و چهار سالگی اقدام به تأسیس مدرسه اسلام شناسی حضرت زهرا کردم. در طول این مدت، مسئولیت همسر داری و تربیت هفت فرزند نیز به عهده ام بود. از همان ابتدا، در هر مقطع زمانی، برنامه ریزی خود را متناسب با همان شرایط انجام می دادم ولی به طور کلی، در همه این مدت به دو نکته به عنوان یک اصل مقید بودم: اول اینکه برای فعالیت های اضافی، از وقت استراحت